



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث الفاظ ▶  
تقریر مباحث الفاظ (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-الفاظ/مبحث-الفاظ) ▶ مطلب هشتم: استثناء عقیب جمل متعدده

## مطلب هشتم: استثناء عقیب جمل متعدده

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

### مطلب هشتم: استثناء عقیب جمل متعدده يرجع إلى الأخير أو إلى جميع الجملات؟

ارتباط این بحث با عام و خاص این است که معمولاً جملاتی که احتمال دارد مستثنی منه واقع شوند و چیزی از آنها استثناء شود عام و مطلق هستند، آیا ظهور این است که یک جمله تخصیص خورده است که جمله آخر باشد و سایر جملات به عمومشان باقی هستند یا ظهور این است که همه جملات تخصیص خورده اند یا نه جمله آخر تخصیص خورده و سایر جملات اجمال دارد.

بحث از این عنوان در دو مرحله مقام ثبوت و اثبات است:

#### مرحله اول: مقام ثبوت

آیا ممکن است یک استثناء ارجاع شود به چند جمله؟

محقق خراسانی در کفایه گویا بحث ثبوتی را مفروغ عنه گرفته اند و فرموده اند تعدد مستثنی منه و وحدت مستثنی مانند اکرم العلماء و أضفهم و سلم علیهم الا الفساق. فرموده اند تعدد مستثنی منه و وحدت استثناء مشکلی ندارد در رجوع استثناء به جمیع. چه بگوییم موضوع له أدوات استثناء خاص و چه عام است هیچ مشکلی ندارد یک استثناء و چند مستثنی منه و رجوع یک استثناء به چند مستثنی منه. بعض دیگر محققین با مختصری بسط از اشکال ثبوتی می گذرند و می گویند اشکالی ندارد. مثلاً مرحوم ایروانی در نهایة النهایة می فرماید استثناء دال بر مفهوم اخراج است، چه اشکالی دارد یک مفهوم اخراج داشته باشیم دال بر چند مصداق اخراج، اگر همه مصادیق اخراج هستند اشکالی ندارد، همه مصادیق یک مفهوم هستند و مشکلی ایجاد نمی کند. محقق عراقی هم از اشکال ثبوتی به این نحو عبور می کنند که اگر عمومات و مستثنی منه ها هر کدام به نحو عام استغراقی باشند یک استثناء از چند عام استغراقی مشکل دارد، مخرج منه متعدد و اخراج واحد باشد اشکال دارد اما اگر ما همه این مستثنی منه ها را به نحو یک عام مجموعی فرض کنیم، گویا این سه مستثنی منه یک عام مجموعی را تشکیل می دهند، اکرم و أضف و سلم علی العلماء، و یک استثناء از این عام مجموعی شده که الا الفساق. از این نگاه مستثنی منه واحد و استثناء و مستثنی هم واحد است.

مرحوم بروجردی در نهایة الأصول صفحه 326 اشکال را دقیقتر توضیح می دهند که با توضیح ایشان مشخص می شود جوابهای مانند مرحوم ایروانی و محقق عراقی و مرحوم حکیم در حقائق الأصول نمیتواند پاسخ این اشکال باشد. مرحوم بروجردی می فرماید در مبحث وضع حروف مگر جمعی از آقایان نگفته اند حروف وضع شده اند برای نسبت مندگه در طرفین و وجود رابط معنای حرفی است یعنی نسبت قائم بین طرفین که مضمل در طرفین است، به تعبیر ایشان وقتی می گوییم الماء فی الکوز، ظرفیت موجود بین ماء و این ظرف را در خارج این نسبت را معنای حرفی بازتاب می دهد، حال در ما نحن فیه می گویید مستثنی منه ها متعدد استثناء واحد و أداة استثناء وضع شده برای نسبت استثنائیه، بین طرفین که مستثنی منه و مستثنی باشد، اگر یک مستثنی منه باشد این أداة که الا باشد نسبت اخراجیه برقرار می کند بین این مستثنی و آن مستثنی منه، اگر چند مستثنی منه هستند و فرض این است که یک نسبت هم بیشتر نداریم و یک أداة

استثناء داریم لازمه‌اش این است که حقیقت واحده که مندرک بین طرفین است تبدیل شود به حقائق متعدده، یک بار فانی شود این نسبت در یک عام دوباره زنده شود فانی شود در عام دوم سه باره إحياء شود فانی شود در عام سوم، حقیقت واحده نمیتواند تبدیل به حقائق متعدده شود، لذا استثناء واحد از جمل متعدده در اصل ثبوت و امکان ثبوتی‌اش مشکل داریم.

دوستان مباحث وضع حروف را مطالعه کنند ببینند که چه جوابی داده ایم.

## مرحله دوم: مقام اثبات

علی فرض اینکه ثبوت اثبات شد امکان ارجاع استثناء به جمل متعدده وجود دارد در مقام اثبات آیا ظهور کلام رجوع استثناء است به جمله آخره لذا سایر جملات به عموم خودشان باقی هستند یا ظهور کلام رجوع استثناء است به جمیع الجمل پس همه تخصیص و تقیید خورده‌اند یا نه ظهوری نمیتوانیم استفاده کنیم و قدر متیقن رجوع استثناء است به جمله آخره و سایر جملات ما یصلح للقرینه دارند و مجمل هستند.

محقق خراسانی در کفایه خلاصه کلامشان این است که میفرمایند ظهور نه اما قدر متیقن این است که استثناء به جمله آخره رجوع میکند نسبت به سایر جملات ظهوری نیست پس مجمل خواهد بود.

## کلام محقق نائینی در اجود التقريرات

محقق نائینی در أجود التقريرات ج 2، ص 496 تفصیلی دارند که استثناء عقیب جمل متعدده دو قسم است:

### 1- موضوع واحد است

که بطبیعة الحال در صدر کلام ذکر شده و بقیه جملات با ضمیر موضوعشان بیان شده است، مثلاً مولا گفته أكرم العلماء و أطعمهم و سلم عليهم إلا الفساق، موضوع یک بار ذکر شده و سایر جملات موضوع با ضمیر آمده، اگر جملات متعدده به این گونه باشد ظهور کلام این است که استثناء به جمیع الجمل باز میگردد، زیرا، استثناء و إخراج یک مخرج منه می‌خواهد، مخرج منه همان موضوع یا به تعبیر محقق نائینی عقد الوضع است، آن موضوع در صدر کلام ذکر شده و إلا الفساق إخراج از العلماء است پس مراد جدی مولا چنین است که اکرم العلماء المخرج منهم الفساق أكرم العلماء غیر الفساق و أطعمهم و ضمیر هم به همان موضوع مقید بر میگردد و سلم عليهم ضمیر به موضوع مقید بر میگردد. پس گویا تمام این جملات استثناء را برای خودشان دارند.

بعد میفرمایند اما اینکه بعضی گفته‌اند عطف به منزله تکرار است یا ضمیر در قوه تکرار مرجع است این باعث نمیشود فکر کنید هر جمله‌ای گویا العلماء در آن تکرار شده، این تحلیل را روزهای گذشته داشتیم که ضمیر فقط اشاره به مرجع است و صورت واحده است. محقق نائینی هم اینجا اشاره میکنند لذا در قوه تکرار است نه به این معنا که تکرار شده بلکه ضمیر اشاره به همان مرجع دارد.

### 2- اگر موضوعات در جملات مکرر بود

حال موضوع واحد تکرار شده بود یا موضوعات مختلف تکرار شده بود. اکرم العلماء و جالس الفقراء و تصدق علی المساکین إلا الفساق. اینجا ظاهر این است که استثناء رجوع میکند به جمله اخیر زیرا استثناء که یک اخراج است مخرج منه می‌خواهد و این جمله آخره موضوع و مخرج منه الا خواهد بود مثلاً به خاطر تقارب و نزدیکی اش با استثناء و اسم ظاهر بودنش، استثناء اخراج از جمل آخره است لامحاله، خواهد اخراج از سایر جملات باشد احتیاج به قرینه خاصه دارد و از این جهت که قرینه خاصه نداریم پس اخراج فقط از جمله آخره است و نتیجه این است که اکرم العلماء عام است چه فاسق چه غیر فاسق و جالس الفقراء عام است و تصدق محدود است.

مطالب محقق خوئی را در نقد کلام استادشان ببینید

[1]. جلسه 70، مسلسل 532، سه شنبه، 95.11.12.

\*\*\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

کلام محقق خوئی

محقق خوئی فی الجمله تغییری در نظریه استادشان محقق نائینی مطرح می‌کنند و نتیجه می‌گیرند استثناء عقیب جمل متعدده سه قسم است و هر قسم حکمی دارد:

### قسم اول:

تعدد جملات با تعدد موضوع است و محمول یا حکم یا نسبت حکمیه واحد است. اُکرم العلماء و الأشراف و السادة إلّا الفساق. می‌فرمایند در این موارد استثناء به جمیع الجمل برمی‌گردد، زیرا محمول واحد و حکم واحد قرینه عرفیه است که یک حکم است و سه موضوع، در مقام لحاظ و جعل مولا حکم واحد است، تکرار موضوع به این جهت است که چون بین این موضوعات قدر جامع نیست با عطف به یکدیگر ذکر شده‌اند اما گویا قضیه واحده است. اُکرام کن در مثال محقق خوئی علماء و اشراف و سادات را، چون بین علماء و اشراف و سادات یک کلمه‌ای که عنوان مشیر به همه باشد وجود ندارد لذا عناوین متعدده در حکم أخذ شده اما گویا حکم به این گونه است که اُکرم کلّ فرد من الطوائف الثلاث بعد یک إلّا الفساق هم آمده که به همه این موضوعات برخورد می‌کند. لذا می‌فرمایند اگر حکم واحد است موضوع متعدد است ظهور جمله در این است که استثناء یرجع به همه این موضوعات.

### قسم دوم:

محمول یا همان نسبت حکمیه متعدد و موضوع واحد است و به این موضوع واحد با ضمیر اشاره شده که در کلمات محقق نائینی هم تصویر این قسم بود. مثال: بع کتبی و أعرها و آجرها إلّا ما کان مکتوبا علی ظهري اسمی. موضوع یک بار اشاره شده که کتبی باشد، حکم متعدد است که بیع و عاریه و إجاره است، می‌فرمایند در این قسم استثناء در حقیقت رجوع می‌کند به جمیع الجمل البته با این بیان که استثناء باید به موضوع برگردد و موضوع مذکور در کلام همان کتب است استثناء که به آن برگشت سبب تضييق آن می‌شود و ضمائر هم که تطابق دارد با مرجعشان به همان موضوع مقید برمی‌گردد. گویا مولا فرموده بع کتبی التي ليس علی ظهرها اسمی و أعرها و آجرها. لذا ارتکاز عرفی این است که این موضوع مقید شده و مراد حصه خاصه از موضوع است.

### قسم سوم:

در جملات هم موضوع تکرار شده هم محمول و نسبت حکمیه تکرار شده. مثال: اُکرم العلماء و جالس الفقراء و سلّم علی الأغنياء إلّا الفساق. مقصود از تکرار محمول هم ذکر کردن آن است. اینجا استثناء فقط به جمله اخیره باز می‌گردد و سایر جمل ظهور دارند در عموم و اطلاق و استثناء ندارند، جمله اخیر هم ظهور دارد در اینکه استثناء به آن باز می‌گردد زیرا وقتی که عقد الحمل و نسبت حکمیه تکرار شده است این قرینه عرفیه است که کلام قبلی قطع شده و نسبت حکمیه جدید یعنی کلام جدید لذا استثناء برمی‌گردد به جمله اخیره که جمله مستقله است چون نسبت حکمیه مستقل دارد و اگر بخواهد به سایر جمل بازگردد قرینه می‌خواهد و به حسب متفاهم عرفی استثناء یرجع الی ما تکرر فیه عقد الحمل و سایر جملات به اطلاقاتشان باقی است.

إن قلت: می‌فرمایند اگر کسی بگوید جملات به یکدیگر عطف شده‌اند با واو آیا نمی‌توان گفت جملات سابقه محفوف هستند بما يصلح للقرينية و جملات سابقه همراه شده‌اند با کلمه یا جمله‌ای که صلاحیت دارد قرینه برای جملات سابقه باشد، اگر جملات سابقه ما يصلح للقرينية دارند برای آنها ظهور در عموم منعقد نمی‌شود تا به عمومشان تمسک کنید لذا حداقل بگویید متیقن رجوع به جمله اخیره است و نسبت به سایر جملات شک داریم إلّا الفساق به آنها برمی‌گردد یا نه پس سایر جملات مجمل هستند نه اینکه ظهور در عموم داشته باشند.

محقق خوئی در مقام جواب می‌فرمایند ما يصلح للقرينة ضابطه دارد و ضابطه‌اش کلمه‌ای است که عرف قضاوت کند و اعتماد متکلم برای تفهیم مرادش به این قرینه صحیح است هر چند نزد مخاطب مشتبه باشد اما عرف قرینیت را برای جمله الف قبول کند. اینجا می‌توان گفت ما يصلح للقرينية هست و کلام مجمل می‌شود. مثال: مولا می‌گوید اکرّم العلماء إلّا الفساق که فساق برای مخلصب مشتبه است و نمیداند مرتکب کبیره است یا مرتکب صغیره هم فاسق است، ارتکاز عرفی می‌گوید إلّا الفساق برای اکرّم العلماء قرینه است و سبب اجمال آن می‌شود اما در ما نحن فیه چون نسبت حکمیه و عقد الحمل تکرار شده است متفاهم عرفی این است که این استثناء برمی‌گردد به جمله اخیره‌ای که عقد الحملش تکرار شده و ربطی به سایر جملات ندارد پس این استثناء برای سایر جملات نمیتواند ما يصلح للقرينية باشد لذا سایر جملات اجمال ندارد و بر ظهورش باقی است.

## عرض می‌کنیم: در نقد کلام محقق خوئی می‌گوییم دو نکته از نظر ایشان مورد قبول است:

الف: ادعا کردند اگر حکم واحد باشد و موضوع متعدد، مانند اُکرم العلماء و الأدباء و المساکین إلّا الفساق، وحدت حکم و تعدد موضوع تحلیل ایشان مورد قبول است که موضوع متعدد با وحدت حکم و حکمت مولا علام این است که این موضوعات متعدد عنوان جامعی نداشته‌اند لذا مولا حکم را روی کل موضوع برده است، وحدت حکم ظهوری درست می‌کند که وحدت جعل است و قضیه واحده است و ظهور استثناء رجوع به جمیع است.

ب: ادعا کردند اگر موضوع واحد بود و مذکور در کلام و سپس با ضمیر به آن موضوع اشاره شده باشد و احکام هم مختلف بود طبیعتاً هم احکام مختلف می‌شود و الا ذکر جملات لغو می‌شود. مثال: اُکرم العلماء و أضفهم و سلّم علیهم إلّا الفساق، اینجا هم به وضوح استثناء رجوع به موضوع مذکور و آن موضوع مقید می‌شود و ضمائر هم به همان موضوع برمیگردد و نتیجه این است که همه جملات مقید می‌شود. احتمالاً در این قسم هم اختلافی نباشد و مفرغ عنه است.

اما مهم قسم سوم وید که می‌شود گفت محل خلاف همان قسم است، که عقد الحمل و نسبت حکمیه تکرار می‌شود و موضوع هم تکرار می‌شود، اُکرم العلماء و أضف الشعراء و سلّم علی المساکین إلّا الفساق. محقق خوئی فرمودند استثناء به اخیر باز می‌گردد و سایر جملات اصالة العموم در آنها حاکم است و استثناء به آنها رجوع نمی‌کند و آنها ظهور در تعمیم دارند.

می‌گوییم این ادعا مورد قبول نیست. اینکه فرمودید استثناء ما یصلح للقرینة نیست و دلیل آوردید زیرا متفاهم عرفی رجوع استثناء است فقط به جمله اخیر، می‌گوییم این مطلب شما ادعای بدون دلیل است. مگر در محاورات چنین نیست که متکلم مادام کون الکلام متصلاً له أن یلحق بکلامه ما شاء تا اینکه مقصودش را توضیح دهد حال در ما نحن فیه مولا فرموده اکرّم العلماء و أضف الشعراء و سلم علی المساکین إلّا الفساق. ما یقین داریم به رجوع استثناء به اخیر این قدر متیقن است و مورد اختلاف نیست. اما نیست به رجوع استثناء به سایر جمل احتمال قوی می‌رود، لذا ما یصلح للقرینة برای سایر جملات وجود دارد و حداقل این است که سایر جملات مجمل است و عموم و اطلاق ندارد لذا اینکه ایشان ادعا کردند در قسم سوم که مهمترین قسم محل نزاع است استثناء ظاهر فی رجوعه الی الآخر و سایر جملات ظهور در عموم دارند قبول نداریم و سایر جملات مجمل هستند و عموم ندارند باید برای استفاده تعمیم از آنها به دلیل دیگر مراجعه کرد لذا اکرام عالم فاسق و استضافه شاعر فاسق و هب حکم این دلیل معلوم نیست واجب باشد و شک در وجوب داریم به اصول عملیه مراجعه می‌کنیم.

چند مثال فقهی اشاره می‌کنیم:

مثال اول: الذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فجلدوهم ثمانین جلدة و لاتقبلوا لهم شهادة أبدا و أولئک هم الفاسقون إلّا الذین تابوا. بررسی کنید از کدام قسم است و چه باید گفت.

مثال دوم: در مبحث طهارت مسأله ای مطرح است که اگر کسی در اثناء صلاة ملتفت شد لباسش نجس است چه وظیفه‌ای دارد؟ صحیحه محمد بن مسلم در باب بیستم ابواب نجاسات حدیث ششم تصویرهایی دارد ببینید آیا این صحیحه و تصویرهای در آن مربوط به بحث ما است یا نه؟ و کیفیت ارتباط چگونه است؟ اگر روایت را نگاه کردید گفتید استثنائی در روایت نیست و چرا اشتباه شده برای توضیح بیشتر آن مراجعه کنید به تنقیح محقق خوئی کتاب الطهاره ج 2، ص 363.